



جنگ ایران و عراق

(خلاصه ای از کتاب)

نویسنده: پیر رازو

ترجمه: فرهاد طباطبایی

نشر: چپکش



مقدمه ی مترجم:

مطالب زیر خلاصه ای کوتاه است از بخش هایی از کتاب جدیدی به نام "جنگ ایران و عراق" به قلم Pierre Razoux نویسنده و پژوهشگر فرانسوی که به بازار آمده است. کتاب بر مبنای مصاحبه با افسران عراقی و گاهی مقامات ایرانی، دولتمردان غربی و از همه مهمتر اسنادی که با سقوط حکومت بعثی در عراق در آرشیو وزارت دفاع آمریکا نگهداری می شود، نوشته شده است.. بسیاری از این اسناد به صورت صوتی و گاهی تصویری است چرا که تقریباً همه اماکن دولتی عراق همواره زیر شنود بود.

کتاب تلاش می کند که به چرایی وقوع این جنگ، به درازا کشیدن آن که تبدیل به طولانی ترین جنگ قرن بیستمش نمود، برندگان و بازندگان اصلی آن و پرسشهایی مانند آن بپردازد. برای ما ایرانی ها که در قلب حادثه بوده ایم بسیاری از حرفهای آن جدید نیست اما خیلی از حرفها و روایاتش تازگی دارد. کتاب، آمار دقیقی از استعداد ارتش دو کشور و تلفات مالی و جانی هم ارائه می دهد. ایراداتی هم دارد که به سادگی می توانست نداشته باشد. ترجمه "پیشمرگه" به "سربازان آزادی" یا گفتن این که مجاهدین خلق، قبل از کودتای نوژه درعراق مستقر بوده اند از آن جمله است .

فرهاد طباطبایی

دسامبر 2016

سرآغاز

در زمستان ۱۳۵۸ تظاهراتی در برابر سفارت عراق در تهران، بر علیه حکومت بعث عراق انجام گرفت. خمینی مردم عراق را به قیام بر علیه صدام حسین فراخواند و احمد خمینی از صدور انقلاب سخن راند.

در آپریل ۱۹۸۰ طارق عزیز برای سخنرانی به دانشگاه بغداد رفت و مورد حمله با نارنجک قرار گرفت. ده دوازده نفر کشته شدند و او هم دچار جراحاتی سطحی شد. یکی از شیعیانی که گفته شد برای حکومت اسلامی ایران کار می کرده در این مورد دستگیر شد و صدام تهدید کرد که انتقام این خونها را خواهد گرفت.

درگیری لفظی بین حکومت صدام و انقلابی ایران بالا گرفت، صدام به سازمان ملل شکایتی رسمی مبنی بر تصاحب جزایر سه گانه ایران فرستاد و آیت الله محمد صدر رهبر پر نفوذ شیعه در عراق را دار زد و حدود چهل هزار نفر عراقی ایرانی تبار را اخراج نمود .

در اواسط ماه آپریل گشتی های مرزی ایران در انتقام به حمله یک هلی کوپتر عراقی به یک پست مرزی در عراق شلیک کردند و در بیست و هفتم آپریل رادیو تهران خبر از ترور صدام داد تا جنگ روانی به اوج برسد و سه روز بعد گروهی که خود را مرتبط به جبهه آزادیبخش عربستان می نامیدند به سفارت ایران در لندن حمله کردند که کار با دخالت کماندوهای انگلیسی خاتمه یافت .

پناه دادن حکومت ایران به برادران بارزانی جنگ روانی را به اوج رساند و صدام را وادار ساخت که با طالبانی در برابر امتیازاتی مبنی بر خودمختاری محدود، متحد شود و خیالش از آشوب دوباره کردها در عراق راحت گردد.

اصولا ارتش عراق برای دفاع از خود یا حمله به کویت و همچنین سرکوبی کردها تعلیم دیده و مجهز شده بود و یارای مقابله با ارتش مدرن و قوی ایران را نداشت اما با وقوع انقلاب، اعدامهای گسترده به خصوص بعد از کودتایی که به نوژه مشهور گشت و تضعیف ارتش و هرج و مرج سیاسی در کشور صدام موقعیت را مناسب دید که هم انتقام قرارداد خفت بار

الجزایر با پادشاه ایران را بگیرد و هم خطر ایده صدور انقلاب خمینی و سخنش مبنی بر تشکیل یک حکومت اسلامی فراگیر در منطقه را از میان بردارد.

صدام می دانست که با توجه به بزرگی ایران و کوهستانی بودن و جمعیت بالا توان سرنگونی حکومت انقلابی را ندارد. هدف او اشغال سرزمینهایی در ایران بود و وادار کردن حکومت جدید ایران در بازنگری قرارداد الجزایر.

در شرایط نرمال حمله عراق به ایران کاری ابلهانه بود. ایران وسعتی چهار برابر عراق داشته و آن زمان جمعیتش سه برابر عراق بود. درآمد نفتی ایران دوبرابر و بودجه نظامیش شصت درصد بیشتر از عراق بود که ۴ درصد از رشد ناخالص ملی آن را استفاده می کرد در حالی که این رقم برای عراق ۶.۵ درصد بود. جمعیت جوان ایران توانایی فرستادن سرباز به ارتش را بسیار بیش از کشور همسایه دارا بود. شهرهای مهم ایران در فاصله های امن و دور و از مرز قرار داشت و با رشته کوه های زاگرس حفاظت می شد.

عراق حفاظ طبیعی نداشت. پایتخت آن در فاصله ۱۶۰ کیلومتری مرز قرار داشت یعنی پنج دقیقه پرواز. هر دو کشور به ویژه عراق از نظر موقعیت شبکه خطوط لوله نفتی در ضعف قرار داشتند.

عراق با تشکیل ارتشی نیرومند به جبران ضعفهای طبیعی خود پرداخته بود اما همین ارتش هم در برابر نیروی نظامی ایران چیز دنداگیری نبود. اگر چه در زمینه قوای زرهی برتری ناچیزی داشت اما نیروی هوایی و دریایی ایران در کلاس دیگری قرار می گرفت.

ولی ایران انقلاب زده همه چیز بود به جز نرمال. نیمی از ماشین جنگی آن به خاطر عدم تأمین و نگهداری زمینگیر بود. قطعه یدکی نبود و یا بسیار بود اما کسی نمی دانست که با آن چه کند. انبوهی از قطعات در حال شماره گذاری و ثبت در مراکز کامپیوتری مدرن و در حال ساخت بود که به انقلاب خورد و آمریکایی های در حال کار در آن بار و بندیل بستند و به خانه رفتند. فرماندهان نظامی اعدام و دستگیر و فراری بودند. خلبانان آن هم یا اعدام شده یا در زندان منتظر ملاقات با جوخه های آتش بودند. نیروهای انقلابی از چپ و راست از لزوم نابود کردن ارتش طاغوتی سخن می راندند. ارتشی به دست خودی ناکار شده و تحقیر

گردیده. بخشی که هنوز کارایی خود را داشت هم در قسمتهای مختلف کشور برای مقابله با شورشهای قومی مستقر بود. به اینها بیفزایید رقابت های سیاسی درون حکومتی را.

صدام موقعیت را مناسب دید. با حمله به ایران هم به جایگاهی ویژه در جهان عرب دست می یازید، هم انتقام قرارداد الجزایر را می گرفت، هم اگر اعراب خوزستان به یاری اش می آمدند احتمال داشت که بخشی از خاک ایران را هم صاحب شود و هم جلوی ایده صدور انقلاب و تشکیل حکومت واحد اسلامی به رهبری خمینی گرفته می شد. شرایط جهانی هم با توجه به رفتار حکومت انقلابی به گونه ای بود که کسی کمترین سمپاتی با ایران نمی داشت.

جدول زیر مقایسه نیروی نظامی ایران و عراق در هنگام شروع جنگ است. باید یادآور شد که ارقام مربوط به ایران را باید با توجه به توضیحات گفته شده تقسیم بر دو یا بیشتر کنید. اعداد داخل پرانتز مآشتن جنگی واقعا موجود ایران را نشان می دهد. برای نمونه: از ۴۲۱ هواپیمای جنگی ۲۰۰ عدد سرپا بود یا از ۸۲۵ هلی کوپتر که ۲۰۰ تای آن جنگی بود (و بعدا حسابی خدمت تانکهای صدام رسید) ۸۵ تا جنگی پرواز می کرد. از نظر نفری هم در جاهایی یک سرباز ایرانی با چهار سرباز عراقی طرف بود.

تا قبل از شروع رسمی جنگ، ۵۲۴ درگیری کوچک در مناطق مرزی رخ داد اما کماکان خمینی فکر می کرد که صدام از ترس قیام شیعیان هرگز به ایران حمله نخواهد کرد ولی حسین از ماه ها قبل نقشه یورش را کشیده بود. صدام با الگوبرداری از جنگ شش روزه که اسرائیل در حمله ای برق آسا و غافلگیرانه هواپیماها و باندهای پرواز مصر را در هم کوبیده بود نیروی هوایی اش را برای نابود کردن پدافند زمین به هوا و سیستم رادار و نابود کردن باندهای پرواز ایران آماده کرد. باید گفت که ارتش عراق فاقد هواپیماهای لازم برای اجرای این هدف بود و دنبال کردن چنین خواسته ای نشان از غیرحرفه ای بودن این نیروی نظامی داشت.

در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰، یکصد و نود و دو هواپیما آماده حمله به ایران شدند. هواپیماهای روسی عراق فاقد سیستم رهیابی پیشرفته بود و خلبانانش هم توان پرواز در شب روی آسمان ایران را نداشتند. برخلاف روند معمول این گونه حملات، زمان یورش سر ظهر انتخاب شد. به خاطر مسافت طولانی، باک هواپیماها پر شد و سلاح هایی که به همراه داشتند کم.

این حمله گسترده و ناغافل اما حریف پایگاه های هوایی که شاه از روی مدل آمریکایی ساخته بود نشد. نتیجه کار با چیزی که صدام تصور می کرد متفاوت از آب درآمد. ایران چهار هواپیما از دست داد که سه تای آن ترابری بود و عراق پنج هواپیمای جنگی. باندهای پرواز هم آسیب چندانی ندید و فردایش همه حفره ها پر شد. صدام برای رسیدن به هدفش به پنج برابر بمب و سورتی نیاز داشت.

عقاب های ایران پاسخ می دهند

نیروی هوایی نیمه جان ایران حالا غافلگیر و زخم خورده هم شده بود. فرمانده وقت آن سرهنگ جواد فکوری سخت تلاش کرد که اعتماد مقامات حکومتی را جلب کند و بگوید که برای بالا بردن روحیه، این حملات باید فوری پاسخ داده شود و صدام بداند که شیرهای ایران هیچ یورش را بی پاسخ نمی گذارند.

ایران یک امتیاز بزرگ هم داشت و آن وجود هواپیماهای بویینگ ۷۰۷ و ۷۴۷ بود که می توانست به عنوان سوخت رسان در پروازهای طولانی به کار گرفته شود. در زمان شاه نقشه ای دقیق برای حمله ای ویرانگر به عراق تهیه شده بود. هرچند که نیروی هوایی فقط سایه ای از گذشته اش بود و این نقشه بر مبنای روزهای قدرقدرتی ریخته شده بود اما چاره ای به جز استفاده از آن نبود .

نابود کردن پدافند زمین به هوای عراق بخشی از این برنامه بود که بدبختانه خلبانان دوره دیده این کار در زندان بودند .

هواپیماهای تامکت برای پدافند از اصفهان و تهران و شیراز در ایران ماندند و ۱۲۰ فانتوم و ۴۰۰ تایگر در ۴ صبح ۲۳ سپتامبر آماده پرواز به عراق شدند.

پایگاه هوایی نظامی بغداد اولین هدف بود. خلبانان ایرانی تاکتیکی را که دوران آموزش در اسرائیل آموخته بودند بکار بردند. با رسیدن به هدف ناگهان اوج می گرفتند و سپس با شیرجه ای ملایم از زوایای گوناگون هدف را می کوبیدند .

نبرد هوایی ایران و عراق چهار روز طول کشید که نتیجه آن نابود شدن ۱۶ هواپیمای عراقی در آسمان در برابر ۵ هواپیمای ایرانی بود و آمار کلی از (زمین و آسمان) از این قرار:

عراق ۲۵ هواپیما و ایران ۱۵ فروند از دست داد. چهل هواپیمای عراقی در برابر ۲۴ فروند ایرانی دچار صدمات جدی گشت.

ایران بیست خلبان از دست داد و با گروگان گرفتن خانواده خلبانهای زندانی، بقیه را از زندان آزاد ساخت و بدین ترتیب اف ۱۴ ها دو سوّم خدمه خود را باز یافتند.

عراقی ها فهمیدند که حریف همین نیروی هوایی نیمه جان ایران نخواهند بود و باید روی زمین تمرکز کنند.

پی نوشت های مترجم:

۱- در این مطالب اگر بخوادم چیزی بنویسم در قسمت پی نوشت خواهد بود.

۲- حین خواندن کتاب گاهی ناچار از دست کشیدن از خواندن بودم چرا که به شدت منقلب می کرد. از کامیابی عراقی ها اندوهگین می شدم از رشادت ایرانی ها احساساتی. نمی فهمم که چگونه مجاهدین خلق که به هر حال ایرانی بودند، می توانستند دوشادوش عراقی ها به سرزمین خود کاتیوشا شلیک کنند و سرباز ایرانی بکشند یا آدمهانشان از داخل ایران به عراقی ها گرا بدهند که بیا اینجا را بزن. به باور من سرانشان چیزی ورای پلیدی و هوادارانشان دارای بلاهتی کمیاب هستند و امروز خود را "آلترناتیو" حکومت کنونی ایران هم می دانند. هوش افلاطونی لازم نیست تا آدم میزان منفور بودن این تخم مورها را دریابد.

۳- دوست دارم که ادای احترامی هم به یاد و خاطره پادشاه ایرانسان، آریامهر فقید بکنم، نه فقط برای خدمات بیشمار و دور اندیشی اش که به خاطر این که حسّ میهنپرستی ایرانی ها را زنده کرد و غرور و هویت ملی آنها را به ایشان بازگرداند. من در دوران انقلاب و جنگ بچه بودم اما خوب حال و هوای آن روزها را به یاد دارم. وقتی خرمشهر اشغال شد تو گویی تکه ای از بدن ایرانی ها را بریده بودند و آزادی اش از شادترین روزهای تاریخ این مرز و بوم بود. امیدوارم که هنوز نشانی از آن احساسات برجا باشد.

دولت بازرگان قراردادهای نظامی با آمریکا را فسخ کرده بود ولی کارتر با وعده تحویل قطعات یدکی و آزاد کردن اموال ایران، برای آزادی گروگانها تلاش می کرد. تیم انتخاباتی ریگان توانسته بود با مقامات تهران یک راه گفتگو باز کند و به ایشان بگوید که با کارتر کنار نیایند.

پس از پیروزی ریگان و سوگند خوردنش، ۵۲ گروگان بعد از ۴۴۴ روز آزاد شدند و دولت ریگان ۸ میلیارد دلار پول ایران را پس داده و ۴۸۰ میلیون دلار لوازم یدکی تانک و هواپیما را البته برای حفظ ظاهر از طریق کره جنوبی، تایوان، یونان و ترکیه به ایران تحویل داد.

اولین محموله تحویلی یعنی چرخهای فانتوم، سخت مورد نیاز بود.

طرفداران تئوری توطئه که در خاور میانه بسیار زیاد بوده و مقامات حکومت انقلابی ایران از جمله آنان هستند همیشه سخن از چراغ سبز نشان دادن آمریکا به صدام برای حمله به ایران می گویند. صرفنظر از این که هیچ سندی در اینباره در دست نیست باید گفت که شواهد و اسناد کاملاً وارون این داستان است. اصولاً جیمی کارتر که مردی بود خوش نیت ولی گاهی به طور حیرت انگیزی ساده*، توان رفتار ماکیاولیستی تشویق صدام به حمله را نداشت.

آمریکا همیشه عراق را حوزه شوروی می دانست و کماکان امید داشت که با حکومت اسلامی کنار بیاید. از طرف دیگر پیروزی ایران در جنگ می توانست به حضور روسها در منطقه بیانجامد و شکست ایران تقویت جای پای آنها را به همراه داشت. شرایط ایده آل در آن روزها برای ایالات متحده موقعیت *Status quo* یا حفظ وضع موجود بود. صدام حکومت انقلابی را می ترساند و مهار می کرد ولی کار به جنگ نمی کشید .

شوروی هم از ترس دخالت آمریکا مخالف این جنگ بود. از طرفی چون صدام پیش از حمله با آنها مشورت نکرده بود و بر خلاف قولش کمونیستهای عراق را هم زیر فشار گذاشته بود مورد غضب بود. مورد دیگر پیروزی احتمالی ایران بود که با توجه به روسی بودن ارتش صدام برای شوروی خوشایند نبود.

کشورهای عربی خلیج فارس هم از ترس حضور شوروی در منطقه مخالف جنگ بودند و چین هم به همین دلیل با آنها هم‌منظر بود.

الکساندر هیگ وزیر امور خارجه ریگان گفت که اجازه نخواهند داد که هیچ یک از این کشورها، پادشاهی های حوزه خلیج (فارس) را تهدید کنند. هنری کسینجر که مشاور دولت جدید شده بود به پتانسیل های سودآور این جنگ پی برد چرا که دو دشمن سرسخت اسرائیل یکدیگر را می جوییدند و دست اسرائیل در برخورد با سوریه که حوزه شوروی در منطقه بود باز می شد. کسینجر حتی گفت: " جای شرمساری بود که فقط یک بازنده می توانست وجود داشته باشد "

شوروی به ایران پیشنهاد فروش اسلحه کرد که رجایی از طرف خمینی بر مبنای این که ما انقلاب نکردیم که از دامن آمریکا به طرف شوروی برویم و حرفهایی در این مایه ها، جواب منفی داد اما چندماه بعد معامله انجام گرفت. روسها مقادیر معتدایی سلاح به ایران فروختند و ۳۰۰ مشاور نظامی هم در اختیارشان گذاشتند و ایران یک هواپیمای در آن روزها فوق مدرن اف ۱۴ را به روسها برای مطالعه و کپی کردن بخشید.

شوروی البته به طور غیر مستقیم و از طریق ممالک کمونیستی لهستان، مجارستان و چک انبوهی از سلاحهای فوق مدرن را در اختیار عراق قرار داد و ۱۲۰ مشاور نظامی هم در آنجا به سر می برد.

چین هم با اعلام علاقه اش به هر دو کشور، بازار را گرم دید و تبدیل به سومین تهیه کننده سلاح برای عراق (روسیه و فرانسه مهمترین بودند) شد. اسلحه های چینی کپی روسی، با کیفیت پایین تر ولی ارزان و قابل دسترس بود.

فرانسه که از اواخر دهه ۶۰ میلادی شریک تجاری و بعدا نظامی عمده عراق بود هم با حفظ بی طرفی و البته خشم ناشی از اعمال حکومت تهران (به خصوص ترورهای انجام شده در خاکش که منجر به کشته شدن یک پلیس فرانسوی هم شد) از عمده تهیه کننده های سلاح برای صدام بود. قرار داد خرید میراژها که در اواسط دهه ۷۰ بسته شده بود و قرار بود در اوایل دهه ۸۰ تحویل گردد نیروی هوایی صدام را به جنگنده های فرانسوی هم مسلح

ساخت. فرانسوی ها مشغول ساخت یک نیروگاه هسته ای هم برای عراق بودند که بعدا به آن خواهیم پرداخت .

البته رابطه فرانسه و ایران در زمان شاه هم عالی بود و در ساخت نیروگاه اتمی هم با ایران همکاری می کردند و حتی ژیسکاردستن که در دوران جوانی سرباز داوطلب بود یکبار در سوییس شوهر شاه جوان شده بود و از همان زمان تحت تأثیر کاریزمای او بود اما از نظر نظامی بازار ایران عموما حوزه آمریکا و انگلستان بود.

آلمان موضعی دیپلماتیک گرفت و محتاطانه به هر دو طرف سلاح سبک و صنایع فروخت و مواد شیمیایی که مهندسين عراقی برای ساختن بمب سمی لازم داشتند را در اختیارشان نهاد.

انگلستان با حفظ بی طرفی دو سیاست عمده داشت: هیچ کدام از طرفین را قوی تر از دیگری نکند و قراردادهای سابق محترم بماند. انبوهی از قطعات یدکی تانکهای چیفتن و اسکورپیون را به ایران و همچنین عراق (برای استفاده کردن از تانکهای به غنیمت گرفته شده) و همچنین دیگر سلاحهای پدافندی و مانند آن تحویل داد. رویهمرفته ایران بزرگترین مشتری مارگارت تاچر در خاور میانه بعد از عربستان بود.

دیگر ممالک اروپا مانند ایتالیا و حتی اسپانیا و یونان هم از این سفره بی بهره نماندند. کشورهای اسکاندیناوی به خاطر بی نیازی از نفت خاور میانه موضعی محکم گرفتند و هر دو طرف را به خاطر جنگی احمقانه و گاهی جنایتکارانه محکوم کردند اما آنها هم کمی دست خود را در معاملاتی آلودند.

تخمین زده می شود که اروپا در این جنگ ۲۷ بلیون دلار اسلحه فروخت.

با این که خمینی اسرائیل را شیطان کوچک خوانده و از همه مسلمانان خواسته بود که به جهاد برای آزادی بیت المقدس بپیوندند، اسرائیل از روز نخست جنگ در کنار ایران ایستاد. هرچند که در وهله اول این رفتار عجیب به نظر می رسد اما راست آن است که کاملا منطقی بود. از بدو پیدایش، اسرائیل رابطه خوبی با حکومت پهلوی داشت، در مهار اعراب منافع مشترک داشتند و ایندو کشور شرکای پشت صحنه بودند. همه مقامات بلندپایه اسرائیل به

ایران رفته و بسیاری از سران نیروی هوایی شاهنشاهی برای مطالعه پیروزی های نیروهای رزمی اسرائیل بر اعراب به این سرزمین سفر کرده بودند. خلبانان فانتوم ایرانی به صورت مداوم در صحرای "نگب" از خلبانان ممتاز اسرائیلی آموزشهای گوناگون در مهارتهای رزمی هوایی می گرفتند.

اتحاد دو کشور از فشار روی اسرائیل در جنگهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ کاست. همچنین بسیاری از یهودیان عراقی توانستند از طریق ایران خود را به اسرائیل برسانند. برای ۲۵ سال اسرائیل نفت خود را از ایران خریده بود. ساواک و موساد همکاری های نزدیک کرده و هر دو کشور از متحدین آمریکا بودند.

شش ماه پیش از سقوط شاه، جانشین وزیر جنگ، ارتشبد حسن طوفانیان دیداری با بالاترین مقامات اسرائیل در اورشلیم برای استحکام بخشیدن به روابط نظامی دو کشور و همچنین بحث برای یک حمله هوایی مشترک احتمالی به نیروگاه هسته ای عراق (اسیراک) به عمل آورد .

بعد از انقلاب اسلامی هم بسیاری بر این باور بودند که حکومت انقلابی دوام نخواهد آورد و ایران دوباره روابط دوستانه خود را با اسرائیل در برابر جبهه مشترک اعراب احیا خواهد کرد. اسحاق رابین بعدها حس همدلی طبیعی اسرائیل با ایران را اینگونه توصیف کرد: "۲۸ سال از ۳۷ سال، ایران دوست اسرائیل بوده است. اگر ۲۸ سال اینگونه بوده چرا بغداد از سقوط حکومت دیوانه بنیادگرای شیعی این امر دوباره اتفاق نیفتد؟" دولت اسرائیل احساس کرد که به نفع منافع این کشور است که کانال رابطه با ایران را باز نگه دارد تا روزی که حکومت ملایان سقوط کند.

یک راهکار عملی

آن زمان تصمیم اسرائیل برای از کار انداختن حکومت عراق که به عنوان خطرناکترین دشمن این مملکت که در پی ساختن بمب اتمی هم بود گرفته شد. (در زمان ساخت نیروگاه توسط فرانسویان، کماندوهای اسرائیل، در ۶ آوریل ۱۹۷۹ مخفیانه به فرانسه رفتند و در گنبد در حال ساخت نیروگاه خرابکاری کردند. آن دوران یک دانشمند اتمی مصری به نام یحیی المشاد که برای صدام کار می کرد را هم ترور نمودند). حکومت اسلامی ایران دشمنی دورتر و کم خطرتر بود و سیاست اسرائیل بر مبنای مهار صدام به هر بها ریخته شده بود. ژنرال "آمنون شاهاک" رییس اطلاعات ارتش، تفسیری نگران کننده ارائه می داد: "پیروزی عراق در این جنگ کابوسی برای ماست!" در برخورد با دو شیطان، مناخیم بگین جانب کم خطرتر را گرفت. بعد از یک نشست محرمانه او در جانبداری از تهران تصمیم گرفت که در رفع نیازهای نظامی ایران بکوشد و به اهمیت این جنگ در زمینگیر کردن این دو کشور و تحلیل بردن قوایشان پی برد. با حمایت از ایران که طرف ضعیف تر ماجرا بود نخست وزیر اسرائیل به طولانی تر شدن جنگ کمک می کرد. او آشکارا اعلام کرد: "برای هردو طرف دعوا آرزوی موفقیت دارم!" آریل شارون غرآن و بی رودربایستی گفت: "اسرائیل منافی حیاتی در ادامه جنگ در خلیج فارس دارد."

سومین عامل در حمایت اسرائیل از تهران را باید در وجود هفتاد و پنج هزار یهودی در آن کشور جستجو کرد. اسرائیل نمی توانست به امنیت سنتی که تا آن زمان یهودیان در ایران داشتند و یا به تضمینی که خمینی بر حفظ جانشان داده بود اعتماد کند و سخت در پی بیرون آوردن آنها از ایران بود و برای این که این سفر را کم خطر کنند چه کارتی بهتر از کمک نظامی دادن کار می کرد؟ بین سالها ۱۹۸۰ تا ۸۸، پنجاه و پنج هزار یهودی با امنیت کامل ایران را ترک نمودند. هرگاه معامله تسلیحاتی متوقف می شد سیل این مهاجران هم می خشکید و اسرائیل ناچار به ادامه فرستادن سلاح به ایران می شد.

ارسال سلاح به ایران به نفع آمریکا هم بود که دنبال کشور ثالثی می گشت که به قولش برای دادن قطعات یدکی وفا کند و در ضمن صنایع نظامی اسرائیل هم بازار جدیدی پیدا می کرد. دوران سختی بود و رکود اقتصادی اسرائیل را فراگرفته بود. سلاح های از رده خارج نشسته در انبار، به ایران می رفت و جای آن را جنگ افزارهای نوی ساخت اسرائیل می

گرفت و مشاغل زیادی حفظ شده یا بوجود می آمد. اسرائیل با فروش حدود یک تا دو بیلیون دلار سلاح در سالهای ۸۰ تا ۸۶ به چهارمین تهیه کننده اسلحه برای تهران تبدیل شد، تخمین زده می شود که فقط در سال ۱۹۸۶ اسرائیل ۷۵۰ میلیون دلار جنگ افزار فروخت.

ورای مهار صدام، مهاجرت یهودیان ایران و بدست آوردن پول، نزدیکی با تهران دست اسرائیل برای برخورد با سوریه و فلسطینیان را هم باز می کرد. بنابراین برای اسرائیلیها بسیار منطقی بود که از همان روزهای نخست جنگ در گفتگو با ایران را برای حمایت تسلیحاتی باز نمایند.

بعد از قطع روابط، اسرائیلی ها به مقامات تهران دسترسی نداشتند. برای برقراری رابطه "یعقوب نیمرودی" یهودی متولد بغداد که در سالهای ۱۹۷۵ تا ۷۹ نماینده نظامی اسرائیل در ایران بود، برگزیده شد. او که سوابق کار امنیتی هم داشت بسیاری از بلندپایگان نیروی هوایی را از نزدیک می شناخت و از معدود اسرائیلی هایی شد که بعد از انقلاب مرتب به ایران سفر می کرد. منابع متعدّد می گویند که او پیامی به یکی رابط هایش در تهران فرستاد پرسید: "چه کاری از دست ما ساخته است؟" بعد از چند روز پیغامی به اسرائیل رفت و لیستی بلند بالا از قطعات یدکی فانتوم، تانک و هلی کوپتر ارائه شد. اسرائیل فوری کانالی برای این کار برقرار کرد.

این شبکه شامل واسطه های گوناگون بود. نام این عملیات را در اسرائیل "صدف" نهادند که زیر نظر مستقیم مناخیم بگین و با کارچرخانی یعقوب نیمرودی صورت می گرفت.

او همچنین تصمیم می گرفت که چه سلاحهایی را می توان به ایران فروخت که امنیت خود اسرائیل به خطر نیفتد. اسحق هفتی رییس موساد، زوی رویتر مسئول صادرات در وزارت دفاع و ال شویمر مدیرکل صنایع هوایی هم مستقیما درگیر این پروژه بودند. حتی شیمون پرز و اسحق رابین رهبران حزب مخالف کارگر هم از حامیان این طرح بودند.

در ایران هم افسرانی که از زمان شاه با اسرائیلی ها در تماس بودند با حمایت معنوی ابراهیم یزدی اطمینان خمینی را جلب کردند. یک نماینده از ایران با همتای خود در زوربخ دیدار کرد و قرار شد که فرخ عزیزی، دلّال اسلحه که برای اسرائیل هم شناخته شده بود از

طریق یک کمپانی آرژانتینی به نام Transporte Aereo Reoplatense ترتیب انتقالات را بدهد.

هوایماها در اسرائیل بارگیری می شد و به قبرس می رفت و از فراز کوه های آناتولی در ترکیه می گذشت و در تبریز فرود می آمد. جنگ افزارهای پیچیده تر از طریق واسطه های دریایی با کشتی منتقل می شد. ایران هم در عوض نفت با بهای مناسب در اختیار اسرائیل می گذاشت. در این معامله همه به خواسته های خود می رسیدند. ایران حتی برای نشان دادن حسن نیت، تصاویر هوایی از نیروگاه اتمی عراق را در اختیار اسرائیل گذاشت. گفته می شود که اسرائیلی ها پیام دادند: "نگران این هدف نباشید، ترتیب آن را خواهیم داد." (توضیح آنکه ۶ ماه قبل از این که اسرائیل تشکیلات اتمی صدام را کاملاً در هم بکوبد فائتومهای ایران مبادرت به این کار کرده بودند که نتیجه موفق آمیز نبود و ایران در این زمین تجربه واقعی داشت در ضمن در حمله هوایی ایران به پایگاه H-3 در انتهای غربی عراق که باعث نابودی ۵۰ هوایما و هلی کوپتر عراقی روی زمین بدون هیچ تلفاتی از جانب ایران شد و یکی از شاهکارهای عملیات هوایی به حساب می آید تصاویر هوایی که اسرائیل به ایران داده بود در این موفقیت سهم زیادی داشت).

کمک اسرائیل در دادن قطعات یدکی خلاصه نمی شد بلکه سلاح های زیادی هم به ایران فروختند از جمله: موشک های تاو، هاوک و انواع گوناگون تجهیزات. شاید این معاملات پنهانی هرگز افشا نمی شد اگر هوایمای باربری چهار موتوره سی ال ۴۴ که از قبرس به تبریز می رفت در هوا گم نمی شد و سر از شوروی در نمی آورد و توسط سوخوها در آسمان ارمنستان در تاریخ ۱۸ جولای ۱۹۸۱ از پای در نمی آمد. این حادثه توجه زیادی در جهان برانگیخت اما فوری اسرائیل و آمریکا سر و ته داستان را هم آوردند و جلوی سر و صدای زیاد را گرفتند.

همانگونه که گفته شد بین سالهای ۸۰ تا ۸۶ اسرائیل حدود دو بیلیون دلار اسلحه به ایران فروخت.

ترکیه در بحران اقتصادی دست و پا می زد. دولتهای مستعجل و ناکارا، کشوری با بدهی بالا و در آستانه ورشکستگی و حتی جنگ داخلی، درست یا نادرست کارش به کودتای نظامی

کشید. ده روز قبل از آغاز جنگ ایران و عراق در دوازدهم سپتامبر، نظامیان به سرکردگی ژنرال کنعان اورن قدرت را در دست گرفتند. احزاب و مجلس تعطیل شد و اداره امور به دست تکنوکراتهای لیبرال افتاد.

ترکیه برای سه قرن و نیم روابط نسبتاً بی تنش را با ایران تجربه کرد. هر دو کشور بزرگ و پرجمعیت بودند. بعضی های عراق از جمله صدام حسین هم هیچگاه جرأت درافتادن با ترکها را نداشتند. صرفنظر از نیروی نظامی قوی، دجله و فرات از ترکیه سرچشمه می گیرد و حیات و ممت عراق به این دو رود بسته است. از طرف دیگر خط لوله نفتی عراق به غرب از ترکیه می گذرد و هر دو کشور با مسأله کردها سر و کار داشتند.

عراق به ترکیه نیاز داشت و ایران این کشور را تنها راه خروجی انزوا می دید.

جنگ ایران و عراق تبدیل به دستگاه چاپ اسکناس برای دولت آنکارا که برای یک قران انگ می انداخت، شد. ترکیه با اعلام بیطرفی فعال که نام دیپلماتیک استفاده بهینه از هر دو کشور بود هوشمندانه کار خود را پیش برد. نفت ارزان تر از قیمت رسمی از هر دو کشور روانه ترکیه شد و در عوض ترکها چشم خود را به ترانزیت اسلحه به هر دو مملکت می بستند. قراردادهای نان و آب دار از طرف ایران با ترکیه بسته شد و حتی نیروی کار ترک، جای ایرانیانی که در جبهه جنگ بودند را پر می کرد. صد دکترا از ترکیه به کمک پزشکان ایران برای مداوای مجروحین جنگی آمدند و شبکه مخابراتی ایران برای گسترش به این کشور سپرده شد.

در عرض پنج سال صادرات ترکیه به ایران که در سال ۱۹۸۰ هشتاد و پنج میلیون دلار بود دوازده برابر شد و به بیش از یک میلیارد دلار در سال ۱۹۸۵ رسید. اجناس بی کیفیت و ارزان ترکی بازارهای ایران را فتح کرد و یکچهارم صادرات ترکیه مقصدی به جز ایران نداشت.

وارادات عراق از ترکیه هم از ۱۳۵ میلیون به ۹۶۰ میلیون دلار رسید. بدون تردید ترکیه برنده بی سر و صدای جنگ دو همسایه بود.

بازپسگیری خرمشهر در ۲۴ می ۱۹۸۲ تیر خلاصی بود بر رؤیای صدام و قادسیه اش. در این زمان عراق نود درصد سرزمینهای اشغال شده را از دست داده بود، ۲۰٪ از توپخانه، ۴۰٪ از هواپیماها و ۶۰٪ از تانکهایش نابود شده بود و سی هزار کشته، سی و پنج هزار اسیر و هفتاد هزار زخمی تلفاتش بود. ایران هم پنجاه هزار کشته و پنج هزار اسیر در کارنامه داشت.

یک مقام دیپلماتیک غربی گفته بود که ارتش عراق روحیه جنگیدن را از دست داده است. در این میان صدام شروع به دلجویی کردن از کردها کرد، برنامه های سازندگی در داخل کشور را سرعت بخشید، خانواده مجروحین جنگی را حسابی زیر بال خود گرفت و به بازسازی مقبره های امامان شیعه در کربلا و نجف پرداخت و در آن واحد از تصفیه های خونین در حزب و اعدام کردن کسانی که جرأت کرده بودند که او را به چالش بکشند هم غافل نشد. صدام سخت به دنبال بهانه ای بود که جنگ را خاتمه دهد که این دستاویز را به طور ناگهانی یافت.

در ۶ ماه جون ۱۹۸۲، شولومو آرگوف، سفیر اسرائیل در لندن مورد حمله تروریستی قرار داد. صدام اعلام کرد که وظیفه خود می داند که با اسرائیلی ها بجنگد و مایل است فوری جنگ با ایران را خاتمه دهد. بعضی از تاریخنگاران باور دارند که اصلا این ترور با اشاره صدام انجام شده بود که بهانه ای برای خاتمه جنگ بیابد. در مورد این ادعا بعد از سقوط صدام هیچ سندی به دست نیامد.

صدام اعلام کرد که به مرزهای بین المللی بر خواهد گشت، قرارداد الجزایر را به رسمیت خواهد شناخت، می پذیرد که متجاوز است (البته با تأکید بر این که این تجاوزگری به او تحمیل شد) و حاضر است با کمک کشورهای عربی به ایران غرامت دهد. فهد پادشاه عربستان فی الفور از این پیشنهاد استقبال کرد و گفت که پنجاه بلیون دلار به ایران خواهد پرداخت.

در ۲۰ جون ۱۹۸۲ صدام اندک مناطق اشغالی در اختیارش را (به جز فکه تا قصرشیرین، زیرا با تخلیه آن راه بغداد باز می شد.) تخلیه کرد و به مرزهای خود بازگشت. در ۱۲ جولای ۱۹۸۲ سازمان ملل از دو کشور خواست صلح کنند.

ژنرال‌های ایرانی (صیاد شیرازی و ظهیرنژاد) با ذکر این نکته که اصولاً ارتش ایران ساختاری دفاعی داشته و برای تهاجم طراحی نشده است، از خمینی خواستند که این پیشنهاد را بپذیرد.

ایران اما شرایطی گذاشت که مطمئن شود ردّ خواهد شد و آن عبارت بود از این که : "صدام باید برود"، صدهزار شیعه عراقی پناهنده به عراق برگردند و عربستان هم به جای پنجاه، صد و پنجاه بلیون دلار بپردازد. ملک فهد پیشنهاد خود را پس گرفت و در عوض برای بار اول جنگ افزارهای آمریکایی خود را در اختیار صدام گذاشت.

عقب نشینی صدام به مرزهای خود جنبه تاکتیکی هم داشت. حالا در صورت ادامه جنگ مسئولیت بر گردن ایران بود و این کشور از مدافع به مهاجم تبدیل می شد و قدرتهای جهانی را پشت سر صدام می فرستاد و این دقیقاً اتفاقی بود که افتاد. سرباز عراقی که دیگر انگیزه جنگیدن نداشت حالا با روحیه ای که ناشی از دفاع از آب و خاک بود می جنگید.

اهداف ایران در جنگ هم از دفاع از مرز و بوم به آزاد کردن نجف و کربلا و سپس قدس تبدیل گشت. ماشین جنگی صدام از این پس به شدت قوی شد و ایران برای جبران ضعف تسلیحاتی به استفاده از نیروی فراوان و ارزانی که در اختیار داشت روی آورد و آن چیزی نبود به جز استفاده از امواج انسانی.

برگ برنده صدام

در همه دوران جنگ، ایران نمی دانست که عراق تقریباً همه نقشه های نظامی را می داند. عراقی ها همه گفتگوهای محرمانه ایران را شنود کرده و رمزگشایی می کردند. بعدها ژنرال الطریف، رییس اداره اطلاعات ارتش گفت که اهمیت کار ما برابر با کل نیروهای مسلح بود. عراق مشغول بوکس کردن با حریفی با چشمان بسته بود. این به این معنی نبود که عراق از جزئیات همه چیز خبر داشت اما اینقدر می دانست که حمله قرار است به کجا شود و با چقدر نیرو و همیشه برای مقابله کردن آماده بود.

تا پیش از آن عراقی ها از دستگاه رمز **Crypto 54** که ساخت سوویس بود استفاده می کردند و ایرانی ها از **Crypto 52** ساخت همان کشور. "گوشه های تیزی (1)" که روسها برای عراقی ها کار گذاشته بودند گفتگوهای تلفنی و بیسیم را شنود می کرد تا این که در پاییز ۱۹۸۱ یک افسر ایرانی از لشکر ۶۴ پیاده، با یک دستگاه رمز به عراق گریخت و گنجینه ای از روشهای کدگذاری ایران را با خود به عراق برد. اهمیت این گنجینه در حد پروژه **enigma** برای انگلستان در دوران جنگ دوم جهانی بود (2) که گفتگوهای آلمانی ها را رمزگشایی می کرد و سرنوشت جنگ را تغییر داد. شلخته بودن ایران در رمزنگاری کار را برای عراقی ها آسانتر هم می کرد. تنها ضعف عراق در این زمینه سپاه پاسداران بود چون این ها برای انتقال پیامهای محرمانه از افراد استفاه می کردند و یک تگه کاغذ.

ایران سپس به دستگاه های **Crypto T-4500** روی آورد و عراق هم با خریدن کامپیوترهای ژاپنی و تعلیم ۱۵۰ تکنسین در همان کشور به مقابله پرداخت. کارشناسان "کا گ ب" روش رمزگشایی جدید را هم به عراقی ها آموختند و عراق هم در مقابل یک فانتوم سالم که روی شکم سقوط کرده بود را برای مطالعه به روسها داد.

1-Big ears

2- فیلم خوش ساخت "بازی تقلید" درباره همین موضوع است **The imitation game**

عراقی‌ها که قبلاً سه نفر فارسی‌دان در اداره اطلاعات داشتند جبران این ضعف پرداختند و به آموزش فارسی همّت گماردند. بعدها ۴۰ نفر کرد و عرب ایرانی هم به جمع فارسی‌دانهای اداره جاسوسی عراق اضافه شد. بعد از سه سال این پروژه به ژنرال و فیک السمری داده شد که او گزارشات سرّی را به رییس ستاد و شخص صدام می‌داد.

صدام که هیچگونه تعلیم نظامی ندیده بود در اتاق جنگ به فرماندهانش از حرکات نظامی ایران خبر می‌داد و همه را حیرت زده می‌کرد. بعدها بسیاری از افسران عراقی گفتند که ما سخت باور داشتیم که صدام داری قدرتی غیرطبیعی برای خواندن فکر است. دیکتاتور عراقی در همان دوران اصول نظامی را هم فرا می‌گرفت و در نوارهای بدست آمده بعد از سقوطش واژه "چرا" بیش از هر چیز به گوش می‌رسد.

عدی پسر نیمه مجنونش هم می‌خواست که خلبان شود که شرایط فیزیکیش را نداشت و به پرواز با هلی‌کوپتر رضایت داد و می‌گویند که این دستگاه‌های پرنده را هم مانند ماشین کورسی هدایت می‌کرد. بعدها به یکی دو مأموریت کم‌خطر هم رفت و به ستونهایی از پاسداران شلیک نمود و همیشه به سوابق جنگی اش می‌بالید.

به زرادخانه جاسوسی صدام باید تصاویر ماهواره‌ای که کرملین، واشنگتن و حتی یکبار فرانسه در اختیارش می‌گذاشت را افزود و همچنین کماندوهایی که به پشت‌مرزهای ایران می‌رفتند و به گردآوری اطلاعات می‌پرداختند.

سیستم کسب اطلاعات ایران خلاصه می‌شد در دو دستگاه شنود که CIA در زمان شاه در کوه‌های زاگرس و کردستان کارگذاشته بود و سه هواپیمای C-130 که با تغییراتی که داده بودند امواج الکترومغناطیس را دریافت می‌کرد و همچنین با دوربین‌های قوی عکس هم می‌گرفت. گرفتاری کار این بود که بیشتر تکنسین‌های این کار زندانی بودند. ایران قادر به فرستادن کماندو به پشت‌مرزهای عراق نبود چرا که با کندن کانال، کارگذاشتن سیم خاردار و انبوهی از نیرو غیر قابل نفوذ شده بود. گاهی از فانتوم‌ها برای جاسوسی استفاده شد که دست کم ۶ تای آنها قربانی اینگونه مأموریتها شد.

در ساعت ۱۰.۲۰ وینسنس روی فرکانسهای بین المللی نظامی ۲۴۳ و تجاری ۱۲۱.۵۵ به ایرباس هشدار داد و پاسخی نشنید. احتمالاً به خاطر مسافت کوتاه و پرواز نیم ساعته رادیوی هواپیما روی بسامدهای بندر عبادس و دوبی تنظیم بود و فرکانس های اضطراری خاموش بود. نگرانی خدمه وینسنس دوباره بالا گرفت اما اینبار افسر رادار تشخیص اوج گرفتن هواپیما را داد. افسری دیگر جدول زمانی هواپیماهای تجاری را بررسی کرد. یک پرواز از ایران ایر به شماره ۶۵۵ در جدول بود اما برای نیم ساعت دیگر .

جدول مذکور را از مرکز بحرین گرفته بودند و کسی به نیم ساعت تفاوت زمانی بین ایران و بحرین نیاندیشید.

هشدار دیگری داده شد چرا که هواپیما به ۲۰ مایلی دریایی رسیده بود. همه ترسیده بودند. ویلیام راجرز حتی به خود زحمت نداد که از ناوچه های همراه بخواهد که رادارشان را نگاه کنند. کاپیتان کله شق بهترین ناو جهان از یک ناوچه کسب نظر نماید؟

در ساعت ۱۰.۲۲ هشدار دیگری داده شد و سپس فرمان آتش صادر گردید. جوان مسئول شلیک، هول کرده بود و دگمه را اشتباهی می زد که افسر دیگری او را تصحیح کرد.

دو موشک با سرعتی ۳.۵ برابر صوت شلیک شد و در ساعت ۱۰.۲۵ ، هشت دقیقه بعد از پریدن، ایرباس در هشت ناتی ناو، یعنی فاصله ای که یک فانтом می تواند شلیک کند، به هزاران تگه تبدیل گردید. خدمه مونتگمری و سایید حیرت زده از دور به صحنه می نگریستند، آنها آشکارا تشخیص هواپیمای مسافربری داده بودند و نمی فهمیدند که چرا این موشکها شلیک شد. راجرز کمترین مشورتی با آنها نکرده بود.

اشتباه انسانی و عدم رابطه صحیح ماشین و آدم این فاجعه را رقم زد.

ایران آمریکا را به جنایت جنگی متهم کرد و شکایت به دادگاه لاهه برد. ریگان صمیمانه اظهار تأسف کرد اما از پوزش خواهی خودداری نموده و گفت که کاپیتان کشتی روشهای صحیح دفاعی را اجرا نموده و حتی تأکید کرد که اگر ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفته بود این فاجعه بوجود نمی آمد. این حرف فریاد ملّایان را به آسمان برده و به تئوری های توطئه مبنی بر عمدی بودن این حمله برای پایان دادن به جنگ اعتبار می داد ویژه آنکه راجرز پس

از پایان مأموریت مدال هم گرفت و به نظر می رسید که او صرفاً از دستور اطاعت کرده است.

این تئوری نه تنها منطقی نیست که حتی به حقایق هم توجهی ندارد. همه تحقیقات در این مورد نشان از آثار شخصیت راجرز، کم تجربگی خدمه، استرس بالا، گیجی در اتاق عملیات و زنجیره ای تأسفبار از خطاهای انسانی داشت. ویلیام راجرز مطرود دوستانش شد و پس از پایان مأموریت کنار گذاشته شد. اغلب همکارانش می دانستند که مدال راجرز برای حفظ وجهه و از تنگ و تا نیفتادن آمریکا بود. کمیسیون تحقیقات به ریاست دریادار بازنشسته ویلیام فوگارتی دلیل این حادثه را "گرد و خاک جنگ" دانست و ربطی به دفاع از خود هم نداشت. گزارش مملو از خطاهای آشکار راجرز است و انتقاد از تصمیمات نادرستش و از همه مهمتر: حادثه سقوط هواپیما می توانست منجر به تنش و درگیری دیگری بین تهران و واشنگتن شود.

ایران به تلافی مستقیم نپرداخت اما حق دفاع از خود را یادآوری کرده و از تحمل نکردن دوباره چنین حوادثی سخن گفت. ۵ ماه بعد در ۲۱ دسامبر ۱۹۸۸ بوئینگ ۷۴۷ پرواز پان آمریکن برفراز لاکربی اسکاتلند منفجر و ۲۷۰ نفر کشته شدند. تحقیقات اف بی آی آن را حمله ای تروریستی از جانب لیبی ارزیابی کرد. در سال ۲۰۰۳ قذافی مسئولیت این کار را رسماً پذیرفت و در برابر پرداخت غرامت به خانواده قربانیان به سازمان ملل بازگشت و تحریمهایش برداشته شد.

در سال ۲۰۱۱ پس از سقوط قذافی یکی از افسران عالیتر به حکومت او که حالا به اپوزیسیون پیوسته بود اعلام کرد که قذافی دستور بمبگذاری در آن هواپیما را داده بود اما این کار را به خواسته مقامات ایرانی انجام داد. ایران توانایی کنترل قذافی و فشار آوردن به او را داشت. این مقام اطلاعاتی برای حفظ جان منبعش، نام او را فاش نساخت.

** Fog of the war

این اصطلاح هم بسیار رایج است و از خر تو خری اوضاع در جنگ که به اشتباه کردن هم منجر می شود حکایت دارد. معادل بهتری به نظرم نرسید. "مه جنگ" خیلی خنک و مصنوعی بود.

پس از افشاگری این مقام لیبیایی، سازمان سیا بر مبنای قانون گردش آزاد اطلاعات یک پرونده محرمانه مربوط به سال ۱۹۹۱ را آزاد ساخت و در صفحات ۴۹ و ۵۰ آن می گوید که علی اکبر محتشمی پور از نزدیکان رفسنجانی ده میلیون دلار به مقامات لیبیایی برای اجرای این کار پول پرداخته است.

اگر گفته های این سند دقیق باشد، چرا واشنگتن همان زمان تهران را به عنوان مسئول این عمل تروریستی اعلام نکرد؟ چند پاسخ برای این پرسش وجود دارد:

نخست آنکه آمریکا در آن زمان سند محکمه پسندی برای اثبات این ادعا نداشت. به میان آوردن پای ایران پرونده را ضعیف می کرد چرا که فشار از روی لیبی به سمت امر و عامل می رفت و امکان داشت پرونده لوث شود و خون قربانیان پایمال گردد.

دوم آنکه رقابت بین دستگاه های سیاسی آمریکا در این امر دخیل بود. کاح سفید در عین حال که در پی شکایت به دیوان عالی بین المللی بود در پی آن نبود که ایران را بی آبرو سازد چرا که خمینی تازه مرده بود و به نظر می رسید که ایران خواستار باز کردن سیستم سیاسی است.

همچنین تردیدی وجود نداشت که آمریکایی ها در پی حفظ هویت چند منبع اطلاعاتی حیاتی بودند. نهایتا آمریکا به بازی کردن با کارت عملگرایی روی آورد و از این داستان به نفع چانه زنی برای آزاد کردن گروگانها در لبنان استفاده نمود.

انتقام گیری ایران به اینجا ختم نمی شود. در ۱۰ مارچ ۱۹۸۹ اتومبیل همسر ویلیام راجرز منفجر شد ولی او به طرز معجزه آسایی نجات پیدا کرد***.

*** تا جایی که من میدانم این پرونده هنوز باز است و آن زمان، اف بی آی، احتمال داد که کار یکی از دشمنان پرشمار راجرز باشد. مگر آنکه به دلایل گفته شده در متن نخواستند باشند که به تروریسم و مانند آن ربطش دهند.

پس از این حادثه آمریکا وارد مذاکره با ایران شد و در برابر چشمپوشی از شکایت به لاهه، ۱۳۱.۸ میلیون دلار که ۶۱.۸ میلیون آن خونبهای قربانیان بود به ایران پرداخت. حادثه انهدام ایرباس امّا ایران را متقاعد ساخت که توان جنگ همزمان با آمریکا و عراق را ندارد و همچنین صدّام فهمید که حالا زمان انجام یک حمله قاطعانه برای فشار آوردن به تهران است.

در روزهای آخر جنگ، عراق چهار برابر ایران تانک و زره پوش و توپ و ۶۶ برابر هواپیمای جنگی داشت و حتی در تعداد نیروهای انسانی هم از ایران پیش افتاده بود. در سلسله عملیاتی که "توکلنا علی الله" نام داشت به سادگی همه متصرفات ایران را پس گرفت و دوباره به خاک ایران وارد شد و تهدید کرد که اگر صلح را نپذیرید خوزستان را محاصره خواهد کرد.

دیگر نه چیز زیادی از ماشین جنگی ایران باقی مانده بود و نه روحیه جنگندگی. ایران ناچار به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شد و خمینی جام زهر صلح را نوشید ولی گفت که حکومت صدام را به رسمیت نمی شناسد و حاضر به مذاکره مستقیم نیست. عراق هم فی الفور جبهه جدیدی گشود و تا دهلران پیش آمد، ایران ناچار به مذاکره شد و عراق برای نشان دادن حسن نیت به مرزهایش برگشت امّا برای زدن آخرین ضربه ها، ارتش مجاهدین خلق را راهی ایران نمود. این کار حکایت یک تیر و دو نشان بود. احتمال داشت که قیامی بر ضدّ حکومت ایران شکل بگیرد و از طرف دیگر از شرّ مجاهدین خلاص می شد، به هر حال وجودشان در عراق می توانست در آینده، رابطه بین دو کشور را متلاطم نماید. مجاهدین در نبردی که علاقه ای به اسیر گرفتن در آن وجود نداشت، تار و مار شدند.

ملاحظات دربارۀ این جنگ

(برای مقایسه ارقام با ارزش امروز، آن را ضرب در دو بنمائید)

این نبرد طولانی که می‌تواند با جنگ جهانی اول از بابت استفاده از خندق، امواج انسانی و بمب شیمیایی و با جنگ دوم از نظر بمباران شهرها، جنگ اقتصادی و مانند آن مقایسه شود نشان داد که گاهی کیفیت برنده میدان است و گاهی کمیت. اهمیت استراتژی بسیار زیاد است و یکی از نقاط قوت عراق، لجستیکی خوب، اداره مهندسی و ساخت استحکامات بود.

پاسداران ایران در مواقعی که حریف ضعیف شده و تحت فشار بود دچار کمبود مهمات می‌شدند و از طرف دیگر ایران از عدم هماهنگی سپاه و ارتش بسیار آسیب می‌دید. ایران روی عملیات زمینی ابتکار بیشتری داشت هرچند که همیشه پیروز نبود، عراق در حملات هوایی بهتر بود. سه چهارم تلفات هواپیماهایی عراق در آسمان توسط جنگنده‌های ایران بوجود آمد و شصت درصد تلفات هوایی ایران ناشی از پدافند زمین به هوا بود. در زمینه جاسوسی و کسب اطلاعات، عراق دست بالا را داشت.

۴۸۰ موشک بالیستیک توسط هر دو کشور شلیک شد که علیرغم دقت کم و نیروی تخریب ده برابر کمتر از آتش توپخانه، آثار روانی زیادی بر جای گذاشت. این طولانی‌ترین نبرد قرن منجر شد که شورای امنیت در ۱۳ ژانویه ۱۹۹۳ ساخت و انبار هر نوع سلاح شیمیایی را برای همه از جمله پنج عضو دائم آن ممنوع سازد.

در پایان جنگ عراق به قدرت اول منطقه تبدیل شد ولی حکومت ایران با همه تحقیری که از باختن به کشوری به مراتب کوچکتر متحمل شده بود، توانست خود را تحکیم کند و قدرت توسط ملّایان و پاسدارها قبضه شد. ارتش عراق در سال ۱۹۸۸ سه برابر همه کشورهای عربی خلیج فارس جنگ افزار داشت و تخمین زده می‌شد که ایران برای رسیدن به آن ده سال زمان نیاز دارد. این جنگ عربستان را قدرت سوم منطقه کرد و این کشور به همراه بقیه به خاطر ترس از صدام اجازه دادند که آمریکا در خاکشان پایگاه نظامی داشته باشد.

صدام که بیش از اندازه قوی شده بود به این نتیجه رسید که هیچ کشوری جرأت اعتراض به

او را ندارد و با اعتماد به نفس کاذبی که به دست آورده بود خود را از نظر ژنرالهایش بی نیاز یافت و ابلهانه به کویت حمله کرد که خود داستان دیگری دارد.

ترکیه با فروختن ۱۲۲ میلیارد دلار جنس، دریافت پورسانت از طرفین به خاطر ترانزیت اسلحه، نفت ارزان، تبدیل شدن به قدرت منطقه ای، پیدا کردن رابطه ای خوب با آمریکا و قراردادهای نان و آب دار کمپانی های ساختمانی اش با هر دو کشور بی تردید برنده اصلی این جنگ بود هرچند که حالا باید با "پ ک ک" دست و پنجه نرم می کرد.

آمریکا و فرانسه و انگلستان با بی میلی وارد خلیج فارس شدند اما وقتی که آمدند از مزایای آن بهره های فراوان بردند و از تجارت اسلحه هم سود فراوان کردند.

شوروی در حدود ۴۰۰ میلیارد دلار سلاح فروخت که برای اقتصاد ناتوانش مغتنم بود اما عراق را از دست داد هرچند که رابطه اش با ایران خوب شد.

جنگ باعث شد که اسرائیل نیروهای عرفات را تضعیف کند ولی این کار به قیمت تقویت بنیادگرایی اسلامی به همّت ایران انجام شد.

هر دو کشور بنا به دلایل سیاسی در آمار کشته شده ها اغراق بسیار کردند. این نبرد، ۶۸۰,۰۰۰ کشته و مفقود به جای گذشت که ۵۰۰,۰۰۰ سهم ایران بود و با ۱.۵ معلول و مجروح می توان خونین ترین جنگ خاورمیانه اش دانست. برخلاف تصور آمار کشتگان غیرنظامی آنقدرها بالا نبود. ۸۵ درصد نظامی کشته شد که سهم ایران ۳.۵ برابر بیشتر بود. ۳ درصد از کشتگان نتیجه بمباران شهرها بودند. بقیه ۱۲ درصد کردهایی بودند که توسط هر دو کشور نابود گشتند.

۷۰,۰۰۰ عراقی و ۴۵,۰۰۰ ایرانی اسیر شدند که به خاطر مرگ بسیاری از اینها در اسارت و همچنین خودداری از برگشتن به کشور خود تخمین دقیق این ارقام ممکن نیست. دلیل دیگر پایین بودن نسبی آمار کشتگان این جنگ طولانی این بود که سه چهارم از جنگ در حالت سکون بود و تلفات در زمانهای عملیات نظامی بوجود می آمد. در جنگ جهانی اول طرفین درگیر، ۴ درصد جمعیت خود را از دست دادند در حالی که این رقم در جنگ ایران و عراق

۱.۳ درصد بود. از نظر جنگ افزار نظامی، تلفات جنگ هشت ساله تقریباً برابر مجموع تلفات جنگ شش روزه و جنگ یوم کیپور بین اعراب و اسرائیل بود.

رویهمرفته ۹۰۰۰ ماشین زرهی، شامل ۴۶۰۰ تانک نابود شد که سهم عراق ۲۵۰۰ بود. ۱۰۵۰ توپ، و ۹۵۰ هواپیما که ۴۸۵ فروند آن جنگی بود به آهن پاره تبدیل گشت که سهم عراق ۳۰۵ و ایران ۱۸۰ بود.

۳۰ کشتی جنگی و ۷۲ تجاری را به این آمارها باید افزود.

نکته دیگر این بود که با بالا رفتن بهای نفت تلفات هر دو طرف بالاتر می رفت و برعکس. هزینه جنگ ۱۱۰۰ بیلیون دلار بود که ۶۰ درصد آن از آن ایران است. ایران از سقوط بهای نفت و دلار بیشتر ضربه می خورد که آن را با نیروهای انسانی جبران می کرد. عراق با قرض کردن از کشورهای عربی، دریافت اعتبار از آمریکا و تأخیر در پرداخت بدهی به شوروی کارش را راه می انداخت و رویهمرفته به جان سربازش بیشتر بها می داد.

پایان

پ.ن. در این سلسله نوشتار از قسمتهای "اکشن" یا جنگی به خاطر طولانی تر نشدن گذشتم هرچند که از مهمتترین بخشهای کار است. تلاش کردم که به مطالبی که احتمال داشت که تازگی داشته یا کمتر مورد توجه قرار گرفته است پردازم.

فرهاد طباطبایی



برگه ی فیس بوکی چپکش